

#### نگاه

## جان فانته و روایت فروپاشی

#### پارساریاحی

جان فانته، داستان نویس و فیلم‌نامه‌نویس آمریکایی، در یکی از آخرین رمان‌های مهمش با عنوان «رگ و ریشه» روایتی طنزآمیز از سیر زوال و فروپاشی خانواده‌ای به دست داده که با وجود سال‌ها تلاش اعضایش، دیگر توانی برای ایستادگی در برابر حوادث ندارد. مهم‌ترین مسئله این خانواده نه فلاکت و ورشکستگی است و نه حوادث پیش‌بینی ناپذیر طبیعی یا اجتماعی، بلکه به ناسازگاری یکی از اعضای خانواده مربوط است.

فانته در این رمان نیز به سراغ مضامین و دغدغه‌هایی رفته که در دیگر آثارش هم به آنها توجه کرده است. خانواده، باورهای مذهبی، نویسندگی و خشونت ازجمله محوری‌ترین موضوعات و مسائلی هستند که در «رگ و ریشه» مورد توجه قرار گرفته‌اند. در این رمان فانته به درون ذهنیت آدم‌های داستان رفته و احساسات آنها را به شکلی درخور توجه به تصویر کشیده است.

در ماجرای رمان «رگ و ریشه»، عضو ناسازگار خانواده نه یکی از فرزندان، بلکه پدر خانواده است. پدری که رفتاری خلاف عرف دارد، بدخلق است و همه از دشتش به تنگ آمده‌اند و فکر می‌کنند او مایه بدنامی خانواده است. داستان از سوی یکی از پسران خانواده روایت می‌شود و ماجرا از لحظه‌ای آغاز می‌شود که پدر و مادر خانواده در دعوایی سخت تک‌کاری کرده‌اند و دلیل دعوا هم به خیانت شوهر مربوط است. حالا پدر و مادر می‌خواهند از هم جدا شوند و این مسئله جدیدی است که خانواده را درگیر کرده است و اعضای آن را رویه‌روی هم قرار داده است.

در بخشی از رمان «رگ و ریشه» می‌خوانیم: «راستش، در طول سال‌ها، نیک مولیسه آن قدر گوشه‌کنار خیابان‌ها، نوشگاه‌ها یا محل‌های رای‌گیری درگیر مشاجره شده بود که خوش‌نامی خانواده در شهر بدجوری به خطر افتاده بود. با وجوداین، مردم از خودشان صوری و حسن‌بینی ناپذیر می‌دانند، چون همه از پیرمرد خوش‌شان می‌آمد و از تندم‌زاجی‌اش لذت می‌بردند. او، که بدخلق بود و هوچی و از بردباری آنها سوءاستفاده می‌کرد و بیشتر وقت‌ها مست بود، در سن‌المو آزادی کامل داشت و مردم شب‌ها می‌شنیدند که تلولوخوران از خانه بیرون می‌آید و در خیابان‌های خلوت پرسه می‌زند و آواز سول‌میو را فالش می‌خواند. مردم، بی‌دغدغه، توی تخت‌های‌شان می‌گفتند: نیک پیره‌شو ها! و لیخند می‌زدند، چون او بخشی از زندگی آنها بود».

جان فانته از نویسندگان و فیلم‌نامه‌نویسان قرن بیستمی آمریکا است و از آن دست نویسندگانی است که خیلی دیر به موفقیت و شهرت رسید. او سال‌های زیادی از زندگی‌اش را در گمنامی و فقر به سر برد و آثارش نیز توجهی جلب نمی‌کردند. فانته در هشتم آوریل ۱۹۰۹ در آمریکا متولد شد. او در آغاز داستان‌های کوتاه می‌نوشت و برای نشریات می‌نشت تا منتشر شوند و البته تا مدت‌ها موفق نبود و داستان‌هایش تأیید نمی‌شدند. بالاخره یکی از داستان‌های او در نشریه‌ای پذیرفته شد و به‌این‌ترتیب فانته بر آن شد تا به‌عنوان نویسنده داستان‌های کوتاه شناخته شود. اما بعد او به رمان نویسی هم پرداخت و «جاده لس‌آنجلس» اولین رمانی است که او نوشته است. این رمان در سال ۱۹۳۶ نوشته شد اما تا دو سال بعد از مرگ نویسنده منتشر نشد. دست‌نوشته «جاده لس‌آنجلس» پس از مرگ فانته در میان کاغذهای به‌جامانده از او پیدا شد و رمان در سال ۱۹۸۵ به چاپ رسید. این رمان، روایتگر نوجوانی آرتورو باندینی است و درواقع جلد دوم چهارگانه فانته به شمار می‌رود. فانته در سال‌های حیاشش، پنج رمان، یک رمان کوتاه و یک مجموعه داستان منتشر کرد و پس از مرگش نیز چند اثر دیگر از او منتشر شد. او را اغلب به‌عنوان نویسنده‌ای می‌شناسند که دشواری‌های نویسنده‌های جوان در لس‌آنجلس را به تصویر می‌کشد.

رمان «رگ و ریشه» به‌تازگی با ترجمه محمدرضا شکاری در نشر افق منتشر شده است. پیش‌ازاین چهارگانه فانته شامل «جاده لس‌آنجلس»، «تا بهار صبر کن، باندینی»، «روایاهای بانکرهیل» و «از غبار بیرس» با ترجمه شکاری در نشر افق به چاپ رسیده بودند. این چهار رمان فانته را البته می‌توان به صورت آثاری مستقل هم در نظر گرفت و جداگانه خواند. درواقع این چهار رمان با وجود برخی شباهت‌هایی که به هم دارند، به‌عنوان آثاری مستقل مطرح هستند و نمی‌توان آنها را ادامه یکدیگر دانست. رمان اول، «تا بهار صبر کن، باندینی» است که خیانت و هویت ایتالیایی-آمریکایی ازجمله مضامین این رمان هستند. ماجرای رمان، داستان مواجهه پسر نوجوان با مسائل و سختی‌هایی است که به او تحمیل شده است و امیدی که او به روزهای آینده دارد. به نوعی می‌توان چهارگانه جان فانته را روایتی درباره سال‌های بحرانی پراشوب نوجوانی دانست. آن‌طور که از آغاز رمان هم برمی‌آید، داستان در زمستانی سخت و سرد می‌گذرد. در روزهایی که آمریکا گرفتار بحران اقتصادی و رکود بزرگ دهه ۳۰ میلادی است و دراین‌میان با خانواده‌ای سروکار داریم که در پی روابط عاشقانه شکست‌خورده‌ای چشم به آینده و امید نهفته در آن دارند. آرتورو پسری است عاشق نوشتن که در زندگی‌اش با تناقض‌های مهمی روبه‌رو است. از یک سو با باورهای مادرش سروکار دارد و از سوی دیگر با سبک متفاوت زندگی پدرش. او شهروندی درجه دو محسوب می‌شود که گرفتار فقر هم هست و می‌خواهد راه خودش را پیدا کند. او در نوجوانی با مسائل متعددی روبه‌رو است: رابطه پدر و مادرش، خیانت پدر، اعتقادات و باورهای سفت‌وسخت مذهبی مادرش، سخت‌گیری‌های مادربزرگش و همچنین فقر و تحقیری که در اجتماع می‌بیند. پدرش به قمار علاقه دارد و مادرش جزع‌ناکردن کار دیگری بلد نیست. در سال ۱۹۸۹ با اقتباس از این رمان جان فانته فیلمی ساخته شد.

«روایاهای بانکرهیل» نیز آخرین کتاب این چهارگانه است که در آن بخش دیگری از زندگی آرتورو باندینی روایت شده است. در سه رمان پیشین نیز مراحل قبلی زندگی او روایت شده بود. در رمان چهارم آرتورو باندینی مسیری طولانی را پشت سر گذشته و با طی‌کردن مراحل مختلفی در زندگی‌اش به سرزمین روایهایش لس‌آنجلس رسیده است. او در مسافرخانه‌ای در بانکرهیل لس‌آنجلس اتاقی گرفته و دنبال کار می‌گردد و کاری هم پیدا می‌کند که ربطی به کتاب و نویسندگی دارد. منتها روح آرتورو آرام و قرار ندارد؛ شهرت می‌خواهد و دیده‌شدن و پذیرفته‌شدن. او فقط یک روْیا دارد و آن اینکه نویسنده شود. حالا در این رمان ما با آرتوروی نویسنده روبه‌رو می‌شویم و همچنین با روابط عاشقانه و کاری او.



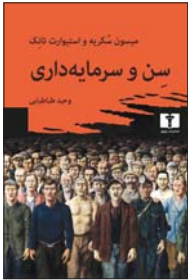
#### رگ وریشه

**جان فانته**  
**ترجمه محمدرضا شکاری**  
**نشر افق**

#### در حاشیه کتاب «سن و سرمایه داری»

# جوانی و نئولیبرالیسم

#### پیام حیدرقزوینی



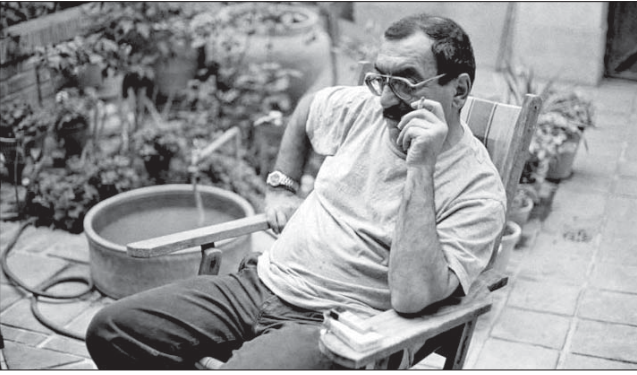
#### سن و سرمایه‌داری

**میسون سکریه**  
**استیوارت تانک**  
**ترجمه وحید طباطبایی**  
**نشر نیلوفر**

و جوانان، دست‌کم در گام نخست، توسط پروژه نخ‌بهر ایدانه‌ای پیش رفته که از یک سو جویای تبلیغ و فروش ایدئولوژی و دستورالعمل‌های نئولیبرال است و از سوی دیگر رده‌های هویتی دیگر را کنار می‌گذارد. استدلال نویسندگان کتاب این است که یکی از ویژگی‌های معرف جوانان در جامعه نئولیبرال این است که جوانان نه فقط هدف بدنام‌سازی بلکه آماج ستایش، پذیرش و تواناسازی نیز بوده‌اند و هر دو بُعد بازنامایی جوانان می‌توانند ابزاری در خدمت منفعت سرآمدان سیاسی و اقتصادی جهان واقع شوند. در فصل دوم با عنوان «جوانی و سرمایه‌داری در طول تاریخ»، پیوند میان جوانی و سرمایه‌داری مورد بررسی قرار گرفته و این پیوند تا قدیمی‌ترین مراحل پیشرفت صنعتی سرمایه‌دارانه دیگری شده است؛ آن هم با تمرکز روی ساختن جوانان در کسوت کارگران و جوانان در قامت مصرف‌کنندگان، و جوانی در جایگاه رده‌ای برای کنترل اجتماعی.

در فصل سوم کتاب که «شیخ‌بیکاری جوانان» نام دارد، نشان داده شده که پذیرش کنونی جوانان در بسیاری از مواقع پروژه‌ای است که عمدتاً توسط منافع و دستورالعمل‌های سرآمدان به پیش رانده شده است. نویسندگان گفته‌هایشان را از طریق تجزیه تحلیل لشمغولی دم‌افزون در سراسر جهان، و بر بستر بحران مالی و اقتصادی عالم‌گیر دوره‌های اخیر که با بیکاری انبوه جوانان همراه بوده پیش برده‌اند.

سکریه و تانک در فصل چهارم «سن و سرمایه‌داری» با عنوان «جوان در جایگاه سوزه انقلابی؟»، آغاز بحث خود را بر بستر دیگری می‌گذارند که در آن جوانی و جوانان در سطح جهان و در پی بحران مالی عالم‌گیر جایگاهی پیوسته برجسته‌تر یافته است: بستر مذکور بستری نیست جز خیزش‌های مردمی منطقه عرب‌نشین، اروپای جنوبی و سایر نقاط جهان که عمدتاً تحت عنوان خیزش‌های جوانان و جنبش‌های اجتماعی با عاملیت جوانان چارچوب‌بندی شده‌اند. آنها در فصل پایانی کتاب، «آموزش، اعتراض، و تمدید مستمر جوانی»، به تجزیه و تحلیل اهمیت جنبش‌های اعتراضی انبوه دانشجویان که اخیراً در مقیاس جهانی از نو پدیدار شده می‌پردازند.



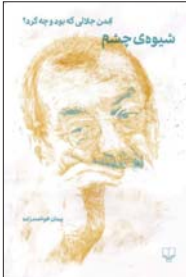
را به پنج بخش اصلی تقسیم کرد: بخش اصلی (به لحاظ حجم مطالب)، شامل مصاحبه‌هایی او است که به ترتیب تاریخی و موضوعی در کنار یکدیگر آمده و به علت مشابهت در بعضی موارد با هم ادغام شده است (تاریخ برخی از این مصاحبه‌ها مشخص نیست). تصاویر، شامل تصاویر پوسترها، اسناد، عکس‌های خود او و عکس‌هایی که دیگران از او گرفته‌اند. سال‌شماری که در شماره ۳۰ مجله عکسنامه چاپ شده و از آن رای سازمان‌دهی به سایر نوشته‌ها بهره گرفته شده است. خاطره-داستانی‌هایی درباره بهمن جلالی که تحت عنوان «بنفشه‌ده» آمده و به قول نویسنده آمده است تا فضاهای خودمانی و ملموس‌تر دیگری را هم از بهمن جلالی در معرض دید قرار دهد، و نقل‌قول‌ها یا عبارت‌های کوتاهی که لایه‌لای بخش‌های مختلف آمده و در همان صفحه خاتمه پیدا کرده است (ازجمله شرح عکس‌ها).

نویسنده و تدوینگر کتاب «شیوه چشم» سعی کرده با این ترکیب متنوع از دورنماها و نماهای نزدیک، بهمن جلالی را به مخاطبش شناساند تا مخاطبش بداند «بهمن جلالی که بود و چه کرد». باین‌حال، اتفاق که می‌افتد این است که این ترکیب، بین مستندسازی تاریخی بر اساس مصاحبه‌ها و بیان یک روایت شخصی می‌ماند. کتاب دررفت‌وبرگشتی دائمی میان این دو لحن، یکدستی خود را از دست می‌دهد؛ نه اینکه حجم داده‌ها کم باشد، بلکه جنس و تنوع داده‌ها او را از رسیدن به هویتی یکپارچه بازمی‌دارد. شاید نوعی کمال‌گرایی یا تعجیل برای استفاده از تمام مواد و محتوای در دسترس و دیدن همه زوایای زندگی شخصی و حرف‌های جلالی است که چنین سرگیجه‌ای را به رقم می‌زند و مخاطب سهل‌خوان را به خواندن داستان‌ها و پاره‌گفتارها و مخاطب تاریخ‌خوان را به سمت مصاحبه‌ها می‌کشاند. به قول نویسنده، جلالی، خود آدمی چندوجهی بود و پوشاندن لباسی بر قامت او که وجه‌های دیگری را هم بر آن سوار کرده، خواندن سراسر کتاب را با سختی روبه‌رو می‌کند. به‌هررو نمی‌توان از این واقعیت چشم‌پوشید که این حجم از مطالب متنوع، هر مخاطبی

را به روش خاص خودش جذب خواهد کرد و او تلاش خواهد کرد آن را از زاویه نگاه خودش بیابد و بخواند. اما قطعاً قدرت داستان، بر مصاحبه‌ها تفوق دارند و همچنین گزین‌گویه‌هایی که از او در صفحات مستقل به چاپ رسیده است. خلاصه آنکه «شیوه چشم» خیلی حرف برای گفتن دارد و اگر نحوه ساماندهی و یکدستی مطالب را به کناری بگذاریم، بخش‌های خواندنی و دیدنی زیادی در درباره بهمن جلالی در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. «شیوه چشم» در مهرماه سال ۱۴۰۳ هم‌زمان با برگزاری نمایشگاهی از عکس‌های «ماهی‌گیران» بهمن جلالی در کنار عکس‌های گرفته‌شده از خود او در گالری ۰۰۹۸۲۱ رومنایی شد.

#### شیوه چشم

**بهمن جلالی** که بود و چه‌کرد؟  
**پیمان هوشمندزاده**  
**نشر چشمه**



#### عطف

#### رساله‌ای از داوینچی درباره نقاشی

**شرق**: اگرچه لنوئاردو داوینچی به‌عنوان نقاش، مجسمه‌ساز و آناتومیست شناخته می‌شود اما آثاری هم نوشته است که «پاراگونه» عنوان یکی از آنها است. «پاراگونه» بخش نخست از هشت بخش رساله‌ای از داوینچی درباره نقاشی است، مجموعه‌ای از هجده دفترچه که آنها را فرانچسکو ملتسی، شاگرد داوینچی، در سال‌های ۱۵۲۰ تا ۱۵۷۰ کردآوری کرده است. این کتاب، که اخیراً با ترجمه وحید غلامی پورفرد توسط نشر بیدگل منتشر شده، هم به لحاظ تاریخی حائز اهمیت است و هم پر است از تأملات ارزنده درباره امکانات رسانه‌های هنری و نیز درباره ادراک و تخیل و تجربه هنری و هستی‌شناسی آثار هنری.

آن‌طورکه مترجم «پاراگونه» توضیح داده، این رساله سال‌ها در دسترس نبوده تا اینکه در سال ۱۶۲۱ آن را در مجموعه‌ای متعلق به دوک اوربینو یافته‌اند. پس از آن متعلق به پاپ اوربان هشتم بوده و سپس آن را به واتیکان برده‌اند. در سال ۱۷۹۷ دوباره در کتابخانه واتیکان پیدا شده و شماره ۱۲۷۰ بر آن خورده و سرانجام ماندزی نخستین ویراست آن را در ۱۸۱۷ منتشر کرده. در ۱۸۷۳ ماکس یوران پژوهشی انتقادی درباره این مجموعه منتشر کرده و در ۱۸۸۲ ویراستی از «پاراگونه» به سعی هاینریش لودیک برای پژوهشگران انتشار یافته است.

مترجم اثر همچنین توضیح داده که سبک نوشته داوینچی آن‌طورکه از کلمه پاراگونه هم برمی‌آید جلی است. پاراگونه به معنای مقایسه است و از دو بخش یونانی به معنای پیرامون و جدال و کشمکش ساخته شده است. در ایتالیایی به سنگ محک طلا و نقره هم پاراگونه گفته می‌شود. این نام را ناشر قرن نوزدهمی مجموعه نوشته‌های داوینچی، بر این متن گذاشته و پس از آن پاراگونه کاربردی گسترده پیدا کرده و درباره نوشته‌هایی به کار رفته که در آنها به شیوه‌ای جدلی به مقایسه هنرها پرداخته‌اند.

داوینچی در کتاب «پاراگونه» در شیوه جدلی‌اش گذشته از استدلال‌های جداگانه پیوسته پرسش‌هایی بر حریف عرضه می‌کند و در جایگاه او به آنها پاسخ می‌دهد. در این شیوه آموزنده، تنها به مقایسه بسنده نمی‌کند، بلکه می‌کوشد در نشان دهد که نقاشی در ردیف علوم و مشاهدگر و بازنمای دقیق جهان است و ابزار خلق و درک آن و فرایند خلق و کارکرد آن بر نظایرشان در شعر و مجسمه‌سازی و موسیقی و معماری برتری دارند. در روزگار داوینچی هنرهایی چون نقاشی، شعر، مجسمه‌سازی، معماری و موسیقی را کنار هم نمی‌نشاندد و شباهتی میان آنها نمی‌دیدند. اما آثاری همچون «پاراگونه» کمک کردند تا در برابر علوم و فنون روزگار سرانجام گروهی به نام هنرهای زیبا سر برآورند. داوینچی در بخش پایانی کتاب «پاراگونه» درباره نقاشی و شعر نوشته: «شعر در جعل کلمات برتر از نقاشی است، و نقاشی در جعل امور واقع برتر از شعر است. میان امور واقع و کلمات همان نسبتی است که میان نقاشی و شعر، چون امور واقع در معرض چشم‌اند و کلمات در معرض گوش. نیز بدین‌سان میان حواس همان نسبتی است که میان متعلقه‌تشان، پس داوری من این است که نقاشی پشتیبانی نداشته، زیرا نقاشان نمی‌دانسته‌اند که چگونه تبیینش کنند؛ چون نقاشی سخن نمی‌گوید، بلکه خودش را در خودش نمایش می‌دهد و به امور واقع ختم می‌شود و شعر به کلمات ختم می‌شود که به آنها خودش را درخشان می‌شمرد و می‌ستاید».



#### پاراگونه: مقایسه هنرها

**لنوئاردو داوینچی**  
**ترجمه: وحید غلامی پورفرد**  
**نشر بیدگل**